

شیوه بینابین در غزل: نگاهی به غزل‌های عاشقانه خاقانی

نصراله امامی^۱

قدرت اله ضرونی^۲

چکیده

شعر خاقانی را از منظرها و رویکردهای مختلفی مورد نقد و تحلیل قرار داده‌اند؛ اما نکته مهمی که در باب شعر خاقانی تا حدود زیادی مغفول مانده؛ ساحت تغزلی و عاشقانه شعر اوست. دو عامل عمده را می‌توان در این کم‌توجهی دخیل دانست؛ نخست، توانایی کم نظیر خاقانی در عرصه قصیده‌سرایی که عمده نگاه‌ها و نقدها را به سمت خویش کشانده و دیگر جنبه‌های شعر او، از جمله غزلیات وی، را تحت تأثیر قرار داده است. دوم، نظرات برخی از محققان نسل قدیم که با نگاهی کلی و اجمالی، غزل‌های خاقانی را چندان قوی و تأثیر گذار ندانسته‌اند. در این مقاله با محور قرار دادن غزل‌های عاشقانه خاقانی در صدد پاسخ به این پرسش‌ها بوده‌ایم که آیا غزل‌های عاشقانه خاقانی، در روند تکاملی غزل عاشقانه نقش و تأثیری داشته‌اند؟ آیا نظرات مخالفی که برخی از محققان در باب جنبه‌های تغزلی شعر خاقانی ارائه کرده‌اند با واقعیت شعر او همخوانی دارد؟ آیا خاقانی توانسته است در غزل‌هایش خود را از کمند روح قصیده‌پرداز و دشوارگوی خود برهاند؟ یافته‌های این پژوهش، نشان‌دهنده آن است که خاقانی ضمن تأثیرات عمیقی که بر شعر شاعران غزل‌سرای پس از خویش گذاشته، نقش مهمی در تحول و تکامل عاشقانه‌های شعر فارسی نیز داشته است و او یکی از حلقه‌های اصلی پیوند میان تغزلات شاعرانی؛ مثل: رودکی، فرخی و منوچهری به عنوان آغازگران شعر عاشقانه فارسی و غزل‌های مولوی، سعدی و حافظ به عنوان خداوندان عرصه غزل و عاشقانه‌سرایی است.

کلیدواژه‌ها:

غزل، خاقانی، عشق، معشوق.

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز nasemami@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز gh_zarouni@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۸

سبک پر طمطراق و پر طنین شعر خاقانی و توانایی کم نظیر او در سرودن قصاید غراً و دشوار، باعث شده است که جنبه‌های عاطفی و عاشقانه شعر او کمتر مورد توجه محققان و مخاطبان شعر فارسی قرار گیرد. هنگامی که خواننده شعر خاقانی، قصاید مستحکم و پر هیمنه وی را می‌خواند و با انبوهی از دانش‌ها و علوم مختلف از طب و نجوم گرفته تا مسائل کلامی و دینی و... روبرو می‌شود، انتظار آن را ندارد که خاقانی در مضامینی تغزلی و عاشقانه نیز دستی توانا و طبعی غراً داشته باشد؛ زیرا این مضامین نیازمند عاطفه‌ای زلال و روحی حساس و عاطفی است که فارغ از هرگونه ادعای علم و دانشی، شاعر را وادار به بیان عواطف روح خویش کند. این مسأله و نیز توجه عمیق خاقانی به سختگی و انسجام لفظ و معنا و به کارگیری تصاویر شگفت و گاه پیچیده و متراکم در قصاید، باعث شده است تا جایگاه شعر خاقانی در عرصه شعرهای عاطفی و عاشقانه که بارزترین جلوه‌گاه آن قالب غزل است، نادیده گرفته شود. اساساً باید گفت جنبه غزل‌سرایی و عاشقانه‌گویی خاقانی، تحت تأثیر قطب نیرومند قصیده‌سرایی وی قرار گرفته و به تبع آن، داوری بسیاری از محققان ادب فارسی در باب غزلیات او تحت تأثیر داوری آنان در باب قصایدش قرار گرفته است.^۱ این مسأله تا جایی پیش رفته است که حتی برخی از محققان اعتقاد دارند که خاقانی در سرودن غزل و اشعار تغزلی نتوانسته است از کمند روح قصیده‌پرداز خود رهایی یابد «خاقانی در سرودن غزل لحن قصیده را از دست نداد ولی نظامی تا حد زیادی به لحن لطیف غزل نزدیک شد» (مؤتمن: بی‌تا: ۲۳۲). هرمان اته نیز داوری خود در باب قصاید خاقانی را به غزلیات وی تعمیم می‌بخشد و غزلیات وی را به مانند قصایدش دشوار و نیازمند شرح و تحلیل می‌داند (اته، ۱۳۵۶: ۱۱۴). بدیع الزمان فروزانفر نیز غزلیات خاقانی را ۱. یکدست نمی‌داند ۲. پست و بلند آنان را بی‌شمار می‌داند ۳. بعضی الفاظ و اوزان و معانی آن‌ها را مناسب غزل نمی‌داند... اما در مجموع بعضی از ابیات او را لطیف و شورانگیز می‌داند و دست آخر اعتقاد دارد که می‌توان وی را از غزل‌سرایان خوب عهد خود پنداشت (فروزانفر، ۱۳۶۹: ۶۲۰).

سیطره قصیده‌سرایی به عنوان وجه غالب شعر او، آن‌چنان گسترده است که حتی برخی از محققان، در بحث‌هایی که در باب شعر خاقانی داشته‌اند؛ سخنی از غزلیات وی به میان نیاورده‌اند و یا اشاره‌ای کوتاه به آن‌ها کرده‌اند. این دسته از محققان، صرفاً به تمجید بسیار از قصاید خاقانی پرداخته‌اند و آن‌طور که از سخنانشان پیداست، انگار مقام غزل‌سرایی خاقانی را مطلقاً قبول نداشته یا به آن توجه چندانی نداشته‌اند.^۲ این موضوع یعنی کم توجهی به غزلیات خاقانی، خصوصاً در میان محققان نسل قدیم، امری رایج بوده است. محققان نسل جدید نیز با حالتی از تردید و دو دلی به غزل و عاشقانه‌های خاقانی نگرسته‌اند؛ به طوری که اگر نقدهای آنان را بر شعر خاقانی مورد مذاقه قرار دهیم در یک صفحه نظر، چندین و چند تناقض در نوشته‌های آنان دیده می‌شود. گاهی غزلیات وی را ستوده و گاهی نفی کرده‌اند، به نظر می‌رسد با آنکه خود معتقد به توانایی‌های خاقانی در عرصه غزل‌سرایی بوده‌اند، اما در ذهن و ضمیر خود و با توجه به شنیده‌های خود از دیگر محققان که همواره خاقانی را شاعری قصیده‌سرا دانسته‌اند تا غزل‌سرا، نگاه چندان مثبتی به غزل‌های خاقانی نداشته‌اند. برای نمونه به بررسی آرای یکی از خاقانی‌شناسان، در باب غزلیات خاقانی می‌پردازیم. معصومه معدن‌کن در باب غزل‌های خاقانی می‌نویسد: «هرچند در غزل، اعم از عاشقانه، عارفانه، قلندرانه، مبدع و مبتکر نیست؛ مقلد هم نیست. مثل همه شاعران بعد از سنایی، از او متأثر بوده، اما رنگ تقلید در غزل او به چشم نمی‌خورد و عناصر تشکیل‌دهنده غزل او بیشتر، زاده طبع اوست با آنکه نقش مؤثری در تحول غزل فارسی، که با سنایی شروع شده و با سعدی و عطار و مولانا و حافظ به مراحل کمال رسیده، ندارد؛ اما غزل‌سرایان بزرگی چون عطار و مولانا و حافظ از او تأثیر پذیرفته و از شعر او استقبال کرده‌اند» (معدن‌کن، ۱۳۸۴: ۸ - ۷). داوری محقق مذکور در برخی از موارد، درست و در برخی از موارد تا حدودی قابل تأمل می‌نماید؛ مخصوصاً آنجا که خاقانی را دارای نقش مؤثری در تحول غزل نمی‌داند! در حالی که نقش خاقانی در تکامل غزل، انکارناپذیر است و هر سه خداوند عرصه غزل؛ یعنی

سعدی، مولوی و حافظ به غزلیات خاقانی نظر داشته و از او الگو گرفته‌اند. نقش خاقانی در تکامل غزل به قدری مهم است که حتی احمد آتش معتقد است: «خاقانی اولین کسی است که در ادبیات فارسی شکل کلاسیک غزل را به کمال رسانده است» (ریپکا، ۱۳۴۸: ۱۱۰). با این حال، معدن‌کن در ادامه و در حال و هوایی دیگر، در نقدی که نشانه‌های ذوقی نویسنده در آن کاملاً مشهود است، به ستایش از غزلیات خاقانی پرداخته و آن‌ها را در اوج می‌داند. «نگاهی به غزلیات وی نشان‌دهنده این واقعیت است که شاعر بزرگ شروان همان قدر که در قصیده‌سرایی زبانی فاخر و بیانی استوار و با شکوه دارد در غزل نیز از طبعی لطیف، ذوقی رقیق و اندیشه‌ای حساس برخوردار است... سخنور توانای شروان، وقتی زبان به غزل سرایی می‌گشاید دریچه‌ای از لطافت و زیبایی، رقت و عاطفه، و عشق و شور به روی دل خواننده باز می‌کند. غزل خاقانی، نمایش شور انگیزی از جلوه‌های پرشور عاطفی اوست، دنیایی است سرشار از شور و جذبه و ذوق و سراپا عشق و مستی... غزل خاقانی آینه دل اوست، چشمه جوشان و روح بی‌قرار اوست، تشعشع جاودانه چلچراغ نهفته در ضمیر اوست و بی‌گمان عواطف رقیق انسانی و ماهیت احساسی و عاطفی او را، حتی بیش‌تر از مرثی پر سوزش، در غزلیاتش می‌توان مشاهده کرد (معدن‌کن، ۱۳۷۲: ۳۰).^۲ سخن درباره غزل‌های خاقانی، گاه موجب تناقض‌هایی نیز شده است؛ بویژه آنجا که گونه‌شناسی غزل‌های خاقانی مطرح می‌شود؛ زیرا برخی از محققان، اساساً غزلیات او را بیگانه با عرفان می‌دانند و از خداوند معشوقی ساختن را در غزلیات وی کاملاً نفی می‌کنند (ر.ک: ریپکا، ۱۳۸۳: ۳۸۰). و برخی نیز آن‌ها را دارای صبغه‌ای عرفانی می‌دانند (اته، ۱۳۵۶: ۱۱۴). برخی از محققان، غزلیات خاقانی را در دایره غزل عرفانی قرار داده‌اند و او را جزو حلقه‌های اصلی تکامل دهنده غزل عرفانی دانسته‌اند (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۶: ۹۶ - ۱۰۴). و گروهی نیز وی را جزو شاعرانی قرار داده که در تکامل غزل عاشقانه نقش مؤثری داشته‌اند (ر.ک: صبور، ۱۳۸۴: ۳۴۶). به نظر می‌رسد، این تناقضات را باید معلول کند و کاو بسیار محدود محققان در باب غزلیات خاقانی دانست و داوری این بزرگان را تا حدود بسیاری باید ذوقی و بر اساس ملاحظات اجمالی در غزل‌های خاقانی دانست؛ چرا که عمدتاً نگاه قصیده‌مدار به شعر خاقانی، مجال چندانی به بررسی غزلیات وی نداده است. به هر حال و با وجود تمامی این داوری‌ها که گاهی درست و گاهی دارای تناقضاتی است، نگارندگان در این مقاله فارغ از پیش‌داوری‌ها و نگاه‌های منفی نسبت به غزلیات خاقانی، با محور قرار دادن غزل‌های عاشقانه خاقانی که بخش عمده غزل‌های شاعر را تشکیل می‌دهند، سعی در بررسی درون‌مایه‌های عاشقانه غزلیات این شاعر دارند تا به واسطه معرفی این درون‌مایه‌ها بتوان جایگاه خاقانی را در عرصه شعر و غزل عاشقانه ترسیم کرد.

پیشینه بحث

در باب شعر خاقانی از دیرباز تا کنون، چه در تذکره‌ها و چه در کتاب‌ها و رساله‌های تحقیقی روزگار معاصر، نظرات و دیدگاه‌های فروانی بیان شده است؛ اما عمده این نظرات و توجهات، مربوط به قصاید خاقانی است و تا حدودی جایگاه وی در عرصه غزل و شعر عاشقانه مغفول مانده است. آثاری که غزلیات خاقانی و به تبع آن عاشقانه‌های وی را مدنظر داشته‌اند؛ عبارتند از: *آفاق غزل فارسی* از داریوش صبور (۱۳۸۴)، *سیر غزل در شعر فارسی* از سیروس شمیسا (۱۳۸۶)، که به مناسبت بحث پیرامون غزل به عاشقانه‌های وی اشاراتی داشته‌اند. علی دشتی نیز در کتاب *خاقانی شاعری دیر آشنا* (۱۳۶۴)، نکات قابل توجهی را در این باب مطرح کرده است. اما اثری که به طور ویژه درباره غزلیات خاقانی نوشته شده، کتاب *بر بساط قلندر* (۱۳۸۲)، تألیف معصومه معدن‌کن است که این اثر نیز بیشتر به معرفی اجمالی و در نهایت شرح گزیده‌ای از غزل‌های خاقانی اکتفا کرده است. مرتضی چرمگی عمرانی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، انوری، سعدی» (۱۳۸۷)، صرفاً به القاب و عناوینی که این سه شاعر به معشوق نسبت داده‌اند، اشاره کرده است. اما اثری

مستقل که حاوی پژوهشی همه جانبه در باب غزل‌های عاشقانه خاقانی و جایگاه او در این زمینه باشد و از جنبه‌های مختلف آن‌ها را بررسی کند، ملاحظه نشده است.

ضرورت‌ها و اهداف تحقیق

از آنجا که خاقانی یکی از قصیده‌سرایان بزرگ زبان فارسی است، بیشتر توجه محققان به بررسی جنبه‌های مختلف قصیده سرایی او معطوف شده است و عاشقانه‌های او تحت تأثیر بال نیرومند قصیده‌سرایی او مورد کم‌توجهی قرار گرفته‌اند، در حالی که به نظر می‌رسد اشعار عاشقانه او نیز دارای پایگاه و جایگاهی درخور اعتناست؛ زیرا خاقانی در دوره‌ای می‌زیست که دوران گذار شعر فارسی از مفاهیم مدحی و ستایشی، به مضامین غزلی و عاشقانه بود و به تدریج غزل جای قصیده را می‌گرفت. خاقانی نیز به عنوان فردی آگاه و آشنا به مسائل شعری؛ ضمن درک این مسأله، متناسب با تحولات زمانه و نیز تحت تأثیر سنایی به غزل و شعر عاشقانه نیز توجه شایانی داشته است، بنابراین بررسی غزل‌های عاشقانه او می‌تواند نقش و جایگاه او را در تکامل شعر عاشقانه فارسی به نمایش بگذارد.

تحلیل بحث

بدون انکار این واقعیت‌ها که در غزلیات خاقانی، گاه پستی و بلندی‌هایی دیده می‌شود و گاه شاعر از لطافت غزلی دور می‌شود،^۴ باید در بررسی غزل‌های عاشقانه خاقانی، همواره این نکته را مورد توجه قرار داد که غزل در عصر خاقانی، هنوز آنچنان که باید و شاید، قالب غالب در شعر فارسی نیست و شعر فارسی دوران گذار از سمت قصیده و شعر ستایشی را به سمت غزل و عاشقانه‌سرایی طی می‌کند. بنابراین اگر گاهی ناهمواری‌هایی در غزل قرن ششم دیده می‌شود باید آن را به حساب خشونت زبان غزل در دوره برزخ تحولات لفظی و مضمونی گذاشت (ر.ک: امامی، ۱۳۹۱: ۱۷۹). بر این اساس باید گفت که عاشقانه‌های خاقانی در زمانه خود و با سنجش با آثار تغزلی آن دوران، اشعاری مورد قبول و قابل توجه هستند که بررسی و تحقیق پیرامون آن‌ها نشان دهنده این واقعیت است که خاقانی در تحول و تکامل شعر عاشقانه فارسی، نقش مهمی بر عهده داشته است و به دور از انصاف است اگر بگوییم خاقانی «وجد و حال عاشقانه کمتر بروز می‌دهد» (ریپکا، ۱۳۴۸: ۷۳ - ۷۴). و یا «شعر او از احساس‌های عاشقانه تهی نیست هر چند بسیار کم با آن روبرو می‌شویم!» (همان، ۱۳۸۳: ۳۸۰). سیری اجمالی در غزل‌های خاقانی به خوبی قدرت طبع و ذهن خلاق وی را در عرصه عاشقانه‌سرایی نشان می‌دهد. با آن که غزل‌های وی دارای ظرفیت‌های بسیاری برای بررسی‌های مفصل از جنبه‌های مختلف است، اما برای جلوگیری از پریشانی بحث، عاشقانه‌های خاقانی را از منظرها و محورهای زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم تا هم جایگاه بینابینی او را در عرصه غزل به تصویر بکشیم و هم درون مایه‌های اصلی غزل‌های عاشقانه او را مشخص نماییم:

۱. خاقانی و تجربه عاطفی عشق

۲. معشوق شعر خاقانی

۲-۱. نوسان میان معشوق عصر تغزل و غزل، در عاشقانه‌های خاقانی

۲-۱-۱. جلوه‌های معشوق عصر تغزل در عاشقانه‌های خاقانی

۲-۱-۲. جلوه‌های معشوق عصر غزل در عاشقانه‌های خاقانی

۲-۲. نکوهش معشوق

۲-۳. عظمت معشوق

۲-۴. تفاخر و فخر فروشی نسبت به معشوق

۲-۵. تواضع و تسلیم بیش از حد در باب معشوق

۲-۶. لحن کوبنده و حماسی در عاشقانه‌ها

۲-۷. لحن نرم و مکالمه‌وار در عاشقانه‌ها

۲-۸. ظرافت‌ها و نازک خیال‌های خاقانی در توصیف معشوق

۲-۹. توصیف حالات معشوق

۳. بازتاب لحظه‌ها و رویدادهای شخصی در عاشقانه‌ها

۳-۱. روایت و توصیف یک ماجرای شخصی و عاشقانه

۴. استفاده از مضامین ترسایی در عاشقانه‌ها

۱. خاقانی و تجربه عاطفی عشق

برای سرودن شعری موفق و تأثیر گذار؛ شاعری موفق است که بتواند احساس و عاطفه عمیق خویش را به مخاطب انتقال دهد، در واقع در بیشتر موارد، تا شاعری تجربه‌ای عمیق و مستقیم از مفهومی نداشته باشد، نمی‌تواند آنچنان که باید و شاید زمینه‌های عاطفی روح خویش را به تصویر کشد؛ چرا که شاعر، نخست باید خویشتن روحی عاطفی و حساس داشته باشد تا بتواند همراه با غلیانات و هیجانات روحی خویش، تأثیری پایدار بر ذهن مخاطب بگذارد. وقتی عاشقانه‌های خاقانی را مرور می‌کنیم به این نکته می‌رسیم که انگار خاقانی در ورای طمطراق لفظی و دشواری‌گویی‌های اشعارش، دارای روحی عاشق و سخت عاطفی است که توانسته است حجاب دشوارگویی را از شعر او دور کند. بسامد بالای واژه عشق و مفاهیم مرتبط با آن و نیز توصیفات گوناگون از لحظات و دقایق عشق و عاشقی، نشان می‌دهد که خاقانی تجربه‌هایی مستقیم از عشق را در روح و ضمیر خود داشته و یا حداقل با آن بیگانه نبوده است؛ زیرا وی در ابیات بسیاری با خطاب به کسانی که تا کنون تازیانه‌های سهمگین عشق را نچشیده‌اند؛ آنان را فاقد درک و دریافت درستی از عشق می‌داند:

هر که در عاشقی قدم نزده ست	بر دل از خون دیده نم نزده ست
او چه داند که چیست حالت عشق	که بر او عشق تیر غم نزده ست...
آتش عشق دوست در شب و روز	بجز اندر دلم علم نزده ست
یا رب این عشق چیست در پس و پیش	هیچ عاشق در حرم نزده ست

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶۹)

وی حتی کسانی را که سوخته عشق نیستند، افرادی خام می‌داند:

در عشق تو عافیت حرام است	آن را که نه عشق سوخت خام است
--------------------------	------------------------------

(همان: ۵۷۱)

یا:

نامت نشود تا نشوی سوخته عشق	کز داغ پس از سوختگی نام توان یافت
-----------------------------	-----------------------------------

(همان: ۵۶۵)

شکوه‌ها و ناله‌های خاقانی در برابر ستم‌ها و سختی‌های راه عشق، و بیان دغدغه‌ها و مشکلات این راه، گواه دیگری بر تجربه‌های عاشقانه اوست:

من چه دانستم که عشق این رنگ داشت	کز جهان با جان من آهنگ داشت
دسته گل بود کز دورم نمود	چون بدیدم آتش اندر چنگ داشت...
وان که نام عشق او بر من نشست	چون به دام افتادم از من ننگ داشت

از جفا تا او چهار انگشت بود از وفا تا عهد صد فرسنگ داشت
(همان: ۵۵۶)

وی حتی خود را با عاشقان اساطیری و داستانی، مانند مجنون مقایسه می‌کند و خود را بدل و جایگزینی برای آن‌ها در تازه کردن آیین عشق می‌داند:

دلا با عشق پیمان تازه گردان برات عشق بر جان تازه گردان
جهان را عهد مجنونی شد از یاد چو خاقانی درآ، آن تازه گردان
(همان: ۶۴۸ - ۶۴۹)

و در بیت زیر نیز با اشاره به داستان وامق و عذرا، خود را با وامق مقایسه می‌کند^۵:

خاقانی ایام سوختهٔ عشق وامقی عذرا نسیمی از بر عذرا به مارسان
(همان: ۶۴۹)

اگر بپذیریم که «صورت و معانی محتمل شعر از حادثه‌ای تکوین می‌یابد که از اندوخته‌ها و تجربه‌های شاعر و تمامیت ضمیر او سرچشمه می‌گیرد و بازتاب تمامی استعدادها، تجربه‌ها دانش‌ها و حساسیت‌ها و ظرفیت‌های ذوقی و هنری و علمی و فطری اوست» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۳۵). باید این نکته را نیز بپذیریم که شاعرانی مانند خاقانی که در توصیف دقایق و لحظات حاصل از عشق، طبعی غراً و ذهنی پویا داشته‌اند، با این تجارب بیگانه نبوده و در ذهن و ضمیر خود تازیه‌های سهمگین عشق را چشیده و با آن بیگانه نبوده‌اند:

آهی از عشقت درون دل نهان می‌داشتم چون برون شد بی من از راه دهن بر من گرفت
عشقت آتش در من افکند و مرا گفتمنال نالهٔ آتش به گاه سوختن بر من گرفت
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۷۰)

بنابراین، وقتی غزلیات عاشقانهٔ خاقانی را بررسی می‌کنیم، بسیاری از حالات و احوالات عاشقانه را مشاهده می‌کنیم که به نظر، نشأت گرفته از تجاربی واقعی است؛ زیرا نمی‌توان پذیرفت شاعری که به این زیبایی لحظات عاشقانه را به تصویر می‌کشد در سرشت وجودی خویش با این مفهوم بیگانه باشد:

پیغام داده بودی و گفته که چونی بی من آن کز تو دور باشد می‌دان چگونه باشد
هر لحظه چون گوزنان هوئی برآرم از جان سگ‌جانم ارنه چندین هجران چگونه باشد
نالندهٔ فراقم وز من طیب، عاجز درماندهٔ اجل را درمان چگونه باشد
خواهم که راز عشقت پنهان کنم ز یاران صحرای آب و آتش پنهان چگونه باشد
پیش پیام و نامه‌ات بر خاک باز غلطم در خون و خاک صیدی غلطان چگونه باشد...
خاقانی است و آهی صد جا شکسته در بر یارب که من چنینم جانان چگونه باشد
(همان: ۶۰۰)

خاقانی حتی خود را در عالم عشق‌ورزی، صاحب آیینی تازه می‌داند:

عاشقان دل دادن آیین آورده‌اند من به تو جان دادن آیین آورم
(همان: ۶۴۴)

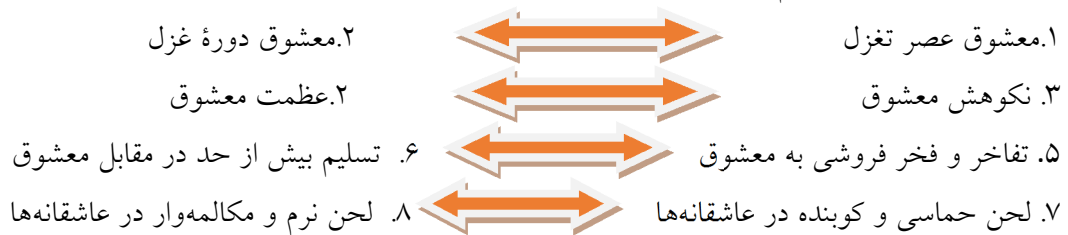
و همچنین اشارت‌های وی به دقایق و مسائل خاص مربوط به دنیای عشق و عاشقی، مانند فرود ناگهانی عشق بر قلب عاشق:

تو ندانی که چیست لذت عشق تا به تو ناگهان فرو ناید
(همان: ۵۹۱)

برای نمونه‌های دیگر مرتبط با این قضیه (ر.ک: همان: ۵۹۲)

۲. معشوق در شعر خاقانی

عرصه غزل عمدتاً میدانی برای توصیفات و گفت‌وگوهای شاعر با معشوق است. وقتی عاشقانه‌های خاقانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، احوالات و لحظات دوگانه‌ای در شعر او مشاهده می‌کنیم که نشان می‌دهد خاقانی در عاشقانه‌هایش نسبت به معشوق هم نیش دارد و هم نوش. گاه او را تا بلندترین مرتبه‌ها ستایش می‌کند و گاه او را در حضيض‌ترین مراتب، سرکوب و نکوهش می‌کند. گاه با ظرافت‌های هندی‌وار با معشوق سخن می‌گوید و گاه با لحنی کوبنده و حماسی او را مورد خطاب قرار می‌دهد. این گونه‌های متضاد را که نشأت گرفته از حالات مختلف شاعر و نیز محصول عصر بینابینی روزگار اوست به شکل زیر قابل ترسیم است:



۲-۱. نوسان میان معشوق عصر تغزل و غزل، در عاشقانه‌های خاقانی

در رویکرد خاقانی نسبت به معشوق، دوگانگی و تضاد خاص و قابل تأملی دیده می‌شود که این دوگانگی را باید محصول دوران بینابینی عصر خاقانی دانست؛ بدین معنا که عصر خاقانی، دوران گذار شعر از سبک خراسانی به سمت سبک عراقی است. طبیعتاً در چنین دورانی، هم نموده‌ها و ویژگی‌های معشوق سبک خراسانی که مقامی نسبتاً پست و حقیر و دست یافتنی داشت دیده می‌شود و هم نموده‌ها و نشانه‌های معشوق در شعر سبک عراقی که مقامی بس بلند و گاه دست نیافتنی و اغراق آمیز داشت. «شعر قرن ششم برزخی است بین دوره قدیم و دوره کمال غزل، غزلیات این دوره دارای وضع ثابت و مشخصی نیست از طرفی رنگ تغزلات قدما را دارد و از طرفی به شیوه سرایندهگان عصر مغول نزدیک می‌شود، به قول آن شاعر «به مار ماهی ماند نه این تمام و نه آن» گاهی به صلابت تغزلات فرخی است و زمانی به لطافت غزلیات سعدی» (مؤتمن، بی تا: ۲۴۰ - ۲۴۱). به همین خاطر است که مقام معشوق در شعر خاقانی مقامی تثبیت شده نیست «خاقانی از شاعران دوره تحول غزل است و غزل‌سرایی شیوه خاص او نیست، از این رو هنوز زبان غزلی او هموار نشده و یا فی‌المثل هنوز مقام معشوق در آثار او تثبیت نشده است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۹۷). برای بررسی معشوق در شعر او این دو رویکرد را به موازات هم مورد نقد و تحلیل قرار می‌دهیم تا تصویر روشنی از چهره معشوق در شعر او را ترسیم کنیم.

۲-۱-۱. جلوه‌های معشوق عصر تغزل، در عاشقانه‌های خاقانی

معشوق در ادوار پیش از خاقانی، به خاطر وجود مسائل اجتماعی و نیز جنبه‌های عینی و برون‌گرای حاکم بر ذهنیت شاعران، معشوقی زمینی و ملموس و دست‌یافتنی بود. در آن دوران، کنیزان و بردگان و غلامان تُرک به عنوان معشوق در شعر شاعران حضوری پایدار داشته‌اند. از آنجا که شاعران آن دوران، به واسطه جایگاه و پایگاه درخوری که در دربار پادشاهان داشته‌اند، دارای تمول و ارجی قابل توجه بوده‌اند که وسیله عیش و نوش‌ها و کامرانی‌ها آنان را فراهم می‌کرد، چندان به دردها و رنج‌های حاصل از کم توجهی و بی‌مهری معشوق دچار نمی‌شده‌اند؛ زیرا توانایی و قدرت این را دارا بودند که کام خویش را از معشوقان دل‌بخواه بستانند. بر این اساس در شعر آنان اگر معشوقی اندکی ناز می‌کرد مورد کم توجهی و گاه

خشم شاعر قرار می‌گرفت. وقتی عاشقانه‌های خاقانی را بررسی می‌کنیم به این نکته می‌رسیم که وی در برخی از غزل‌هایش، مانند شاعران تغزل‌سرای پیش از خود با لحنی آمرانه و تحکمی، معشوق را مورد خطاب قرار می‌دهد:

گفته بودی که تمامم به وفا برو ای شوخ که بس مختصری!
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۹۰)

شاعر در این گونه از اشعار، معشوق را زیر دست خود می‌داند که باید تحت سیطره عاشق باشد و کام‌ها و آرزوهای او را برآورده کند و اگر فرمان نکند مورد گلاویه و انتقاد شاعر قرار می‌گیرد:

دشوار عشق را بر دلم آسان نمی‌کنی درد مرا به نوعی درمان نمی‌کنی
بسیار گفتمت که زیان دلم نخواه گفتن چه سود با تو که فرمان نمی‌کنی
(همان: ۶۸۴)

بنابراین این معشوق است که در مقام نیاز قرار می‌گیرد و برای بیان سختی‌های هجران و دل‌تنگی‌های ناشی از عشق به نزد عاشق می‌رود:

امروز پیشم آمد نالان و زار و گریان حالی بسوخت جانم کردم ازو سؤالی
گفتم ای نگارین، این گریه بر چه داری گفتا که بی‌جمالت روزی بود چو سالی
(همان: ۶۶۵)

شاعر معشوق را به دنیا تشبیه می‌کند که سزاوار ترک و جدایی است؛ وی حتی فکر کردن به معشوق را مایه رنج و محنت می‌داند و دست آخر حتی یاد معشوق را نیز در خاطرش راه نمی‌دهد؛ زیرا که معشوق را یادگار بلا می‌داند:

دلم تو را و جهان را وداع کرد به عمری که اوبه ترک سزا بود و تو به هجر سزایی...
چو عمر رفته به محنت که غم فزاید یادش به یاد نارمت ایرا که یادگار بلایی...
(همان: ۶۹۵)

۲-۱-۲. جلوه‌های معشوق عصر غزل در عاشقانه‌های خاقانی

در نقطه مقابل مسائل مطرح شده فوق، شاهد حضور جلوه‌های معشوق عصر غزل در عاشقانه‌های خاقانی هستیم. همان‌طور که می‌دانیم معشوق در سبک عراقی دارای مقامی بلند و قابل احترام است که به راحتی در دسترس عاشق قرار نمی‌گیرد. همین دوری از معشوق و در دسترس نبودن او سبب آفرینش لحظات سخت و طاقت فرسایی می‌شود که به تدریج معشوق را به مقامی فرا انسانی تبدیل می‌کند که دستیابی به او حتی در عالم رویا و خیال نیز مقدور نیست، چه رسد به عالم واقع. در عاشقانه‌های خاقانی این گونه رویکرد به وضوح دیده می‌شود، رویکردی که بعدها در سبک عراقی شیوه مسلط غزل عاشقانه فارسی گردید. در این مورد باید گفت که تجربه‌های شاعرانی مثل نظامی و خاقانی و... است که بعدها در شعر شاعران سبک عراقی تجلی کامل‌تری پیدا می‌کند و معشوق را مقامی آرمانی و آسمانی تبدیل می‌کند:

بس لابه که بنمودم و دلدار نپذرفت صد بار فغان کردم و یکبار نپذرفت
از دست غم هجر به زنهار وصالش انگشت زنان رفتم و زنهار نپذرفت...
بس شب که نوان بودم بر درگه وصلش تا روز مرا در زد و دیوار نپذرفت...
پذرفت مرا ز اول و رد کرد به آخر هان ای دل خاقانی پندار نپذرفت
(همان: ۵۶۳)

در این گونه از اشعار، معشوق به واسطه جایگاه و پایگاه بلندش توجهی به عاشق نمی‌کند:

دیدی که یار چون ز دل ما خبر نداشت ما را شکار کرد و بیفکند و بر نداشت
 ما بی خبر شدیم که دیدیم حُسن او او خود ز حال بی خبر ما خبر نداشت
 ما را به چشم کرد که ما صید او شدیم زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت
 (همان: ۵۵۸)

معشوق در این گونه غزلیات دیگر در دسترس عاشق قرار ندارد و شاعر در هجر او هرشب دست به درگاه خداست:
 هرشب زدست هجرش چندان به یارب آیم کزدست من همه شب یارب به یارب آید!
 (همان: ۶۱۵)

و نمونه‌های دیگری که عدم دسترسی به معشوق در آنها کاملاً مشهود است (ر.ک: همان: ۶۱۳ و نمونه‌های دیگر: ۶۰۹/۶۸۰).

۲-۲. نکوهش معشوق

اساساً فلسفه شعر عاشقانه به نوعی تمجید از مقام معشوق و نیز وصف دردها و رنج‌ها و سختی‌های راه عشق است؛ چرا که شاعر در مقام عاشق است و طبیعتاً عاشق نمی‌تواند بدی‌ها و کج رفتاری‌های معشوق را ببیند؛ چرا که به «لاف عشق و گله از یار» متهم می‌شود، بنابراین در نظر عاشقان واقعی هر حرکتی از معشوق مطلوب است و پسندیدنی. اما در شعر برخی از شاعران زبان فارسی به اشعاری برمی‌خوریم که بر خلاف ماهیت شعر عاشقانه به نکوهش مقام معشوق پرداخته‌اند. یکی از ریشه‌های این مسأله را باید در عصر غزنوی و سلجوقی و در شعر شاعران عصر تغزل و تمول و جایگاه و پایگاه اجتماعی و مادی شاعران جست که شاعران در مقام صاحبان و مالکان معشوق بودند و هر گاه اراده می‌کردند کنیزی و دلداری را رام خویش می‌دیدند. تحت تاثیر این مسائل در آن دوران هویت محبوب «دچار تحولی بیمارگونه شد که می‌توان از آن به تشخیص منفی محبوب تعبیر کرد؛ زیرا محور رفتاری عاشق نسبت به معشوق، مصداق واقعی این مثل است که سر زلف تو نباشد سر زلف دگری» (امامی، ۱۳۹۱: ۱۸۰). در اشعار خاقانی به عنوان یکی از کسانی که واسطه انتقال شعر از عصر تغزل به غزل است گاهی نکوهش معشوق و بدگویی از رفتار و کردار او دیده می‌شود:

آن چه تو کردی نه از شمار وفا بود غایت بیداد بود و عین جفا بود
 قول تو دانی چه بود؟ دام فسون بود عهد تو دانی چه بود؟ باد هوا بود
 مهر بریدن ز یار مذهب ما نیست این و چنین صد طریق و رسم شما بود..
 (خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۰۷)

در این باره، خاقانی صفت‌ها و القاب نامناسبی به معشوق نسبت می‌دهد و رفتار و کردار او را مورد نکوهش قرار می‌دهد. به عنوان نمونه در بیت زیر معشوق را «کین‌توز» می‌داند:

تا دل خاقانیست از در تو نگذرد بوکه درآرد به مهر آن دل کین‌توز را
 (همان: ۵۴۹)

در ابیات زیر نیز معشوق را «کژباز» می‌خواند:

باز از نوای دلبری سازی دگرگون می‌زنی دیرست تا در پرده‌ای از پرده بیرون می‌زنی
 تا مهره وا مالیده‌ای کژباختن بگزیده‌ای نقشی که در کف دیده‌ای نه کم نه افزون می‌زنی
 (همان: ۶۹۷)

در بیت زیر نیز معشوق را «دون همت و تر دامن» می‌خواند:

بر پی دونان شوی از سر دون همتی باز مرا دم دهی از سر تر دامنی
 (همان: ۶۸۵)

خاقانی در نمونه‌های دیگر معشوق را «کین جو» (ر.ک: ۵۹۷ / ۶۹۴) و حتی «ناکس» می‌خواند: (همان: ۵۹۱)
وی معشوق را به این علت که خواسته‌های عاشق را نادیده گرفته و او را به کام نرسانده است مستحق نکوهش می‌داند:

ز بد خوویی دمی خو و نکریدی	مراعاتی به جای ما نکریدی
به جای من که بر عهد تو ماندم	ز بد عهدی چه ماندت؟ تا نکریدی
مگر لطفی که از چشم تو دارم	در آن عالم کنی، کاینجا نکریدی
کجا یک وعده‌ای دادی که در وی	هزار امروز را فردا نکریدی
پی یک بوسه گرد پایهٔ حوض	بسی گشتم تو دل دریا نکریدی
شنیدی حال خاقانی که چونست	ولی بر خویشتن پیدا نکریدی

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۷۵)

این طرز نگاه منفی نسبت به معشوق، باعث می‌شود که شاعر به طور کلی، خوبان را «جفاکار»، «بدعهد»، «زشت‌کردار»، و... بنامد:

ز خوبان جز جفا کاری نیاید	ز بد عهدان وفا داری نیاید
ز ایام و ز هرک ایام پرورد	به نسبت جز جفا کاری نیاید
ز خوبان هر کرا بیش آزمایی	از او جز زشت کاری نیاید...
دلا یاری مجوی از یار بدعهد	کز آن خونخواره غمخواری نیاید
پری را ماند آن بی‌شرم اگر نی	ز مردم مردم آزاری نیاید

(همان: ۶۰۵)

۲-۳. عظمت معشوق

در غزلیات خاقانی همچنین شاهد عظمت معشوق و جایگاه و پایگاه بلند وی هستیم. این پایگاه بلند، اساساً از راه توصیف زیبایی و دلربایی معشوق جلوه می‌کند. خاقانی به دو گونه عظمت و زیبایی معشوق را توصیف می‌کند: نخست از راه توصیفات کلی که شاعر در بافتی کلی به ذکر کمال زیبایی معشوق می‌پردازد و وی را ستایش می‌کند و در نوع دوم ویژگی‌ها و جنبه‌های زیبایی معشوق؛ مثل لب و رخسار و زلف و... را توصیف و آن‌ها را بر عناصر طبیعت ترجیح و برتری می‌بخشد. ابتدا توصیفات کلی وی از کمال معشوق را بررسی می‌کنیم. وی در غزل زیر کمال زیبایی و عظمت معشوق را به قدری می‌داند که شاعر از وصف آن‌ها عاجز است:

شبنم روشن به تست و منت جویمان	ندانم بدر خوانم یا هلال
کمال عاجزم کرد و عجب نیست	که تو هم عاجزی اندر کمال
ز من پرسى که دل داری چه گویم	که بس مشکل فتاده است این سوال...

(همان: ۵۷۲)

در بیت زیر نیز، روی معشوق را برتر از پری و حُسن او را والاتر از مُلک سلیمان می‌داند:
روی تو دارد زحسن آنچه پری آن نداشت حسن تو دارد ز ملک آنچه سلیمان نداشت
(همان: ۵۹)

در غزل زیر نیز به طور کلی به ستایش زیبایی و اوج کمال معشوق می‌پردازد؛ به طوری که دست‌یابی و وصال او را ناممکن می‌داند:

ذره نماید آفتاب ار به جمال تو رسد
 ماه منی و ماه را چرخ فدای تو دهد
 چشم زمانه را فلک میل زوال درکشد
 یافتن وصال تو کار نه چون منی بود
 چشم من ار هزار سال از پی روی تو دود
 دیده خاقانی اگر لاف جمال نو زند
 عین کمال خسته باد ار به کمال تو رسد
 گر به دیار دشمنان وقت زوال تو رسد
 گر نظر گزند او سوی جمال تو رسد
 دولتی ای دگر طلب کو به وصال تو رسد
 گر برسد به عاقبت هم به خیال تو رسد
 کس نکند قبول آن کو به مثال تو رسد
 (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۸۱)

یا در غزل زیر که روی گندم‌گون و زیبایی معشوق را سبب شورش بنی آدم می‌داند:

آن‌خال جوسنگش ببین و آن‌روی گندم‌گون نگر
 درخاک راه او مرا جوجو دلی پرخون نگر
 هست‌از پری رخساره‌ای در نسل آدم شورشی
 شور بنی آدم همه ز آن روی گندم‌گون نگر
 (همان: ۶۲۰)

و نمونه‌های دیگر: (همان: ۶۰۳ / ۵۹۷ / ۶۰۸ / ۶۹۲)

گونه دوم از توصیفات خاقانی در باب زیبایی و عظمت معشوق، صرفاً به ستایش از جنبه‌های زیبایی و اعضای جسمانی معشوق اختصاص یافته‌اند. به عنوان نمونه وی در غزل زیر تمامی عناصر و جنبه‌های زیبایی معشوق را می‌ستاید، سپس با برتری دادن لب او بر لعل و همچنین خنده و چهره معشوق بر عناصر طبیعی که معمولاً مشبه به تشبیهات در شعر عاشقانه هستند، در حقیقت با نوعی تشبیه تفضیل، جایگاه معشوق و زیبایی‌های وی را بر عناصر طبیعت ترجیح داده و آن‌ها را می‌ستاید:

لعل او بازار جان خواهد شکست
 خنده او مهرکان خواهد شکست...
 هودج نازش ننگجد در جهان
 لیک محمل بر جهان خواهد شکست
 روی گندم‌گون او در چشم ماه
 خار راه کهکشان خواهد شکست
 (همان: ۵۵۸)

در غزل زیر نیز چهره، زلف، و لب معشوق را می‌ستاید و آن‌ها را زیباتر از عناصر طبیعت می‌داند:

ماه را با نور رویش بیش مقداری نماند
 مشک را با بوی زلفش بس خریداری نماند
 تا بر آمد در جهان آوازه زلف و رخسار
 کیمیای کفر و دین را روز بازاری نماند
 در جهان هر جاکه یاد آن لب‌میگون گذشت
 نا شکسته توبه و نابسته ژناری نماند
 (همان: ۶۰۴)

در غزل زیر نیز همین کیفیت دیده می‌شود:

در خوشاب را لب سخت خوش‌آب می‌دهد
 نرگس مست را خط خوب سراب می‌دهد
 رشوه به چشم مست تو نرگس تازه می‌برد
 باز به زلف شست تو عنبر ناب می‌دهد
 (همان: ۶۱۵)

و در غزل زیر که رخ زیبای معشوق رونق را از قمر و لب شیرین او قیمت شکر را بشکسته و از رونق انداخته است:

رخ تو رونق قمر بشکست
 لب تو قیمت شکر بشکست
 (همان: ۵۵۸)

۲-۴. تفاخر و فخر فروشی نسبت به معشوق

با آن که بسیاری از عاشقانه‌های خاقانی در ستایش معشوق و سخن گفتن از غم هجران و.. است؛ اما در نقطهٔ مقابل، وی در برخی از غزلیات، با لحنی تفاخرآمیز خود را برتر از معشوق می‌داند. به عنوان نمونه شاعر در غزل زیر با لحنی تند و کوبنده معشوق و رفتار و کردار او را به باد انتقاد می‌گیرد و ضمن تحقیر معشوق، خود را گوهری می‌داند که معشوق به واسطهٔ بی‌دیدگی و کم‌هنری خود، قدر وی را ندانسته است:

ای پارس دوست بوده و امسال آشنا	وی از سزا بریده و بگزیده ناسزا
ای سفته دُر وصل تو الماس ناکسان	تا کی کنی قبول خسان را چو کهربا
چند آوری چو شمس فلک هر شبان‌گهی	سر بر زمین به خدمت یاران بیوفا
آن را که خصم ماست شدی یار و همنشین	با آنکه کم ز ماست شدی دوست و آشنا
الحق سزا گزیدی و حقا که درخور است	پیش مسیح مائده و پیش خرگیا
بودیم گوهری به تو افتاده رایگان	نشاختی تو قیمت ما از سرجفا
بی‌دیده کی شناسد خورشید را هنر	یا کوزه‌گر چه داند یاقوت را بها
ما را قضای بد به بلای تو در فکند	آری همه بلای بد آید بر قضا
ای کاش آتشی ز کناری درآمدی	نه حسن تو گذاشتی و نه هوای ما
حکم خدای بود و گرنه به هیچ وقت	خاقانی از کجا و هوای تو از کجا

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۵۱ - ۵۵۲)

نمونه‌هایی دیگر: (همان: ۶۶۷ / ۶۶۸)

۲-۵. تواضع و تسلیم بیش از حد در باب معشوق (اشعار سگیه)

عشق با همهٔ جلوه‌ها و مسائل پیرامونی‌اش، در بسیاری از موارد برای عاشقان، تداعی‌گر حرمان‌ها، رنج‌ها و سختی‌هایی تحمل‌ناپذیر است، گاهی شدت هجران‌ها و رنج‌های نشأت گرفته از دور بودن و عدم دسترسی به معشوق، آنچنان زیاد است که عاشق نه تنها عزت نفس خود را از دست می‌دهد؛ بلکه برای لحظه‌ای در کنار معشوق بودن و دمی با او به سر بردن، حاضر است سخت‌ترین استخفاف‌ها و تحقیرها را تحمل کند. وقتی به پیشینهٔ عاشقانه‌های شعر فارسی می‌نگریم؛ در دوران اولیه و سبک خراسانی کمتر به لحظاتی از این جنس بر می‌خوریم؛ اما با ورود شعر به سبک عراقی و بعدها به طور ویژه‌تر در مکتب وقوع، انواع و اقسام خوار داشت‌ها نسبت به عاشقان دیده می‌شود که مقام عاشق را تا سگ کوی معشوق بودن نیز تنزل می‌دهد. برخی از محققان نیز این گونه از اشعار را اشعار «سگیه» نامیده‌اند. (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۱۴۷) با آن که انتظار نمی‌رود این گونه از رویکرد در عاشقانه‌های شاعر پلنگ دماغ شروان، مجال چندانی برای خودنمایی داشته باشد، اما در کمال تعجب، در بسیاری از موارد خاقانی خود را سگ کوی معشوق و حتی کم‌تر از سگ کوی معشوق می‌داند:

خود را سگ کوی تو گمان بردم	این قدر گمان خطا نه بایستی
بس محرومم ز آستانت	سگ محرم آستانه بایستی

(همان: ۶۷۱)

در بیت زیر نیز خود را شایستهٔ آن نمی‌داند که برپای معشوق سر نهد و حتی حاضر است پای سگان کوی معشوق را نیز

بوسه دهد:

بر پایت از سگان کیم من که سر نهم پای سگان کوی تو بوسم گر آیمت..

(همان: ۵۷۳)

این کار تا بدانجا می‌کشد که خاقانی حتی غزلی با ردیف «سگ کویت» می‌سراید:

من خاک توام جان من آن سگ کویت	سگ جان شده‌ام به جان سگ کویت
بر روی سگ کوی ز داغ تو نشان است	بر روی دلم باد نشان سگ کویت
نالان دلم از سگ جگری‌های فراق	روزیم نپرسی به زبان سگ کویت...
گویم ز سگان توام این هم نه ولکن	گویم که منم خاک هم آن سگ کویت
تا عشق تو خون کرد دلم خون خورد	شد نافه آهو چو دهان سگ کویت...
بر وعده وصلت من سرباز به مهتاب	دوش آمده بودم به امان سگ کویت
دیدم سگ کویت شده در خواب برفتم	تا خوابگه تو ز نمان سگ کویت...

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۷۵)

برای نمونه‌های دیگر اشعار سگینه (ر. ک: همان: صفحات ۵۶۶ / ۵۷۳ / ۵۸۷ / ۵۹۲ / ۶۲۷ / ۶۴۲ / ۶۵۷ / ۶۶۷ / ۶۶۸ /

۶۸۰ / ۶۸۰)

۲-۶. لحن کوبنده و حماسی در عاشقانه‌ها

اساساً زبان و لحن نرم و تغزلی از ویژگی‌های اساسی شعر عاشقانه است؛ اما این مطلب همواره و در همه جا عمومیت نداشته و در شعر برخی از شاعران، زبان و لحن حماسی و کوبنده نیز دیده می‌شود، برخی از محققان این نوع استفاده از زبان را متناسب با روح لطیف غزل ندانسته‌اند «اگر تعبیرات غزل‌سرایان بعد از حافظ و مخصوصاً دوره صفویه به بعد را، برای آلوده شدن به خضوع و تذلل بیش از اندازه، نپسندیم، این لهجه‌ای که رعد و برق مبارزه از آن می‌جهد و آدم خیال می‌کند شاعر با معشوقه خود سر جنگ دارد نیز برای بیان حالات عشق چندان مناسب به نظر نمی‌رسد» (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۴۵). اما به هر حال این گونه از اشعار هم نماینده‌ای از طرز تفکر شاعرانی است که گاه برای برون‌داد ستم‌ها و رنج‌های حاصل از عشق با لحن حماسی و کوبنده معشوق را مورد خطاب داده‌اند. در عاشقانه‌های خاقانی شاهد این لحن کوبنده و حماسی هستیم:

تیره زلفا! باده روشن کجاست	دیر و صلا! رطل مرد افکن کجاست
جرعه زرابست بر خاکش مریز	خاک مرد آتشین جوشن کجاست

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶۰)

یا:

لاله رخا سمن برا سرو روان کیستی	سنگدلا ستمگرا آفت جان کیستی
تیرقدی کمان‌کشی زهره‌رخی و مهوشی	جانت فدا که بس خوشی جان و جهان کیستی
دام نهاده می‌روی مست ز باده می‌روی	مشت گشاده می‌روی سخت کمان کیستی

(همان: ۶۹۷)

برخی از محققان، ریشه این لحن کوبنده و حماسی در برخی از تغزلات شاعران عاشقانه‌سرا را در قرن سوم جست و جو می‌کنند و معتقدند که روح سلحشوری و جنگاوری که در قرن سوم در میان حکومت‌های مستقل ایرانی و پس از آن با به تخت نشستن محمود غزنوی و سفرها و لشکرکشی‌های او به مناطق مختلف، ایجاد شده بود، باعث رواج روحیه جنگاوری شد که در تمامی مسائل کشوری رخنه کرد. به طوری که ادبیات نیز از این روحیه جنگاوری بی‌نصیب نبود و حتی تغزلات نیز رنگ حماسی و رزمی به خود گرفت. در این زمینه (ر. ک: موتمن، بی‌تا: ۲۱۰). این لحن حماسی و رزمی در برخی از غزلیات خاقانی به وضوح دیده می‌شود:

صورت نمی‌بندد مرا کان شوخ پیمان نشکند
 کام من اندر دل شکست امید در جان نشکند..
 زد نوک ناوک بردلم تا خسته شد یکسر دلم
 هم راضیم گر در دلم سرهای پیکان نشکند
 (خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۱۲)

یا در غزل زیر که در اکثر ابیاتش با استفاده از ابزار و وسایل مربوط به جنگ و رزم، لحنی حماسی را بر غزل خویش حاکم کرده است:

هر تار ز مژگانش تیری دگر اندازد
 در جان شکند پیکان چون در جگر ندارد..
 در عرضگه عشقش فتنه سپه‌انگیزد
 در رزمگه زلفش گردون سپر اندازد
 از روی کله‌داری در روی سر اندازان
 از سنگدلی هر دم سنگی دگر اندازد
 شکرانهٔ آن روزی کاید به شکار دل
 من زرّ و سر اندازم گر کس شکر اندازد
 هان ای دل خاقانی، جانبازتری هر دم
 در عشق چنین باید هر کس که سر اندازد
 (خاقانی: ۱۳۸۵: ۵۷۸ - ۵۷۹)

و نمونه‌های دیگر: (همان: ۶۶۷ / ۶۳۶ / ۶۱۸)

۷-۲. لحن نرم و مکالمه‌وار در عاشقانه‌ها

برخلاف لحن حماسی در ابیات فوق، خاقانی در برخی از غزل‌هایش از لحنی نرم و مکالمه‌وار استفاده می‌کند. به عنوان نمونه در غزل زیر گفت و گویی صمیمانه و دلپذیر با «باد» دارد:

چه روح افزای و راحت باری ای باد
 چه شادی بخش و غم برداری ای باد
 کبوتر وارم آری نامهٔ یار
 که پیک نازنین رفتاری ای باد
 به پیوند تو دارم چشم روشن
 که بوی یوسف من داری ای باد...
 (همان: ۵۹۲ - ۵۹۳)

همچنین در ابیات زیر:

ای باد بوی یوسف دل‌ها به ما رسان
 یک نوبر از بهار دل ما به ما رسان
 از زلف او چو بر سر زلفش گذر کنی
 پنهان بدزد مویی و پیدا به ما رسان..
 (همان: ۶۵۱)

شاعر در غزل زیر نیز گفتگویی نرم و دلپذیر با «دل» دارد. وی در این غزل، ضمن انتقاد و دلخوری از دست دل، بیان می‌کند که با آن که آتش عشق، قصد خرمن او دارد اما دلش باز:

این دل سرگشته همچون لولیان
 باز دیگر جای مسکن می‌کند
 همچو مرغی از بر من می‌پرد
 نزد بد عهدی نشیمن می‌کند
 پیش من از عشق بر سر می‌زند
 پس هم اندر پی، پی من می‌کند
 می‌برد با گرگ در صحرا گله
 با شبان در خانه شیون می‌کند
 آه از این دل کز سر گردن کشی
 خون خاقانی به گردن می‌کند
 (همان: ۶۰۸)

و خطاب واقع گرایانه و مکالمه‌وار وی با معشوق در بیت زیر:

به ره چو پیش تو آیم تو را سلام کنم
 به سرد پاسخ گویی علیک! و برگردی..
 (همان: ۶۷۰)

و نمونه‌های دیگر (۶۷۳ / ۶۷۴ و..)

۲-۸. ظرافت‌ها و نازک خیالی‌های خاقانی در توصیف معشوق

طرز نگاه هر شاعری نسبت به پدیده‌ها و عوامل بیرونی و درونی، بسته به مسائل و احوال مختلف روحی روانی و... با دیگری متفاوت است، این مسأله صرف نظر از شاعران مقلدی است که رویکردی تقلیدی به شعر دارند و فردیت‌شان در پشت تقلیدهای غیر هنری ناپدید می‌شود. وقتی عاشقانه‌های خاقانی را مورد مذاقه قرار می‌دهیم، به خوبی این نکته بر ما آشکار می‌شود که سعی خاقانی بر آن است تا در تمامی ساحت‌های شعری خویش از گذشتگان تقلید نکند و به تکرار مضامین شعری پیشینیان نپردازد. بلکه وی همانند دیگر هم دوره‌اش؛ یعنی نظامی گنجوی در پی یافتن مضامین تازه و ارائه آن‌ها در بافتی تازه است. خاقانی در این میان تنها خود را وامدار سنایی می‌داند و لاغیر. خاقانی در توصیف معشوق، ظرافت‌ها و نازک خیالی‌هایی به کار برده است که به خوبی نشانگر آن است که یکی از دغدغه‌های اصلی شاعر، سرودن اشعاری تازه و بکر خطاب به معشوق است که ضمن تازگی تعابیر، حاوی نکات و ظرافت‌های خاصی نیز باشند، امری که بعدها در سبک هندی، به شکلی بارزتر و واضح تر جلوه نمود و شاید بر این اساس است که برخی از محققان، خاقانی را جزو پایه‌گذاران سبک هندی دانسته‌اند.^۷ وقتی که نازک خیالی‌های وی را در زمینه عشق و توصیفات معشوق بررسی می‌کنیم به اشعاری از این دست بر می‌خوریم:

در آغوش دو عالم غنچه زخمی نمی‌گنجد هجوم آورده بر دل‌ها زبس تاراج مژگانش
من مخمور اگر مستم ز چشم یار می‌دانم مرا از من جدا کرده اشارت‌های پنهانش
پریشان می‌شوی حال دل عاشق چه می‌پرسی نمی‌داند اجل تعبیر یک خواب پریشانش
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۲۴)

و یا در غزل زیر که با استفاده از شباهت مژه و سوزن به توصیف لحظات عاشقانه می‌پردازد:

برای آنکه ز غیر تو دیده بر دوزم به جای هر مژه در چشم سوزنی است مرا
ز بس که بر سر کوی تو اشک ریخته‌ام ز لعل در بن هر سنگ دامنی است مرا
فلک موافقت من کبود در پوشید چو دید کز تو به هر لحظه شیونی است مرا
(همان: ۵۵۰)

در بیت زیر نیز از زمینه‌های تصویری زلف معشوق بهره می‌گیرد:

شب نیست تا ز جنبش زنجیر مهر او حلق دلم به حلقه زلفش اسیر نیست
(همان: ۵۶۱)

وی دل خود را جایگه تیر نگاه معشوق می‌داند که از بس تیر نگاه خورده است دیگر جایی برای تیر خوردن باقی نمانده است:

بیکار ماند شست غم او که بر دلم از بس که زخم هست دگر جای تیر نیست
(همان: ۵۶۱)

یا:

خاقانی‌ای که بسته بادام چشم تست چون پسته بین گشاده دهان در برابر
(همان: ۵۶۵)

لحن هندی‌وار وی خطاب به معشوق در بیت زیر کاملاً نمایان است:

چون طفل وار جنگ کنی، آشتی بکن / کز جنگ طفل زود دمد بوی آشتی
(همان: ۶۸۰)

برای نمونه‌های دیگر: (ر.ک: دیوان خاقانی، صفحات: ۵۴۸ / ۵۵۴ / ۵۵۸ / ۵۷۴ / ۵۸۱ / ۶۵۷ / ۶۲۷ / ۶۹۲)

۲-۹. توصیف حالات معشوق

توصیفات زنده و پویای خاقانی از رفتار و کردار معشوق، نوع پوشش و... بسیار جالب توجه است. وی در غزل زیر با توصیف «طرف کله کژ بر زده»، «گوی گریبان گم شده»، «بند قبا باز آمده» به توصیف حالات معشوق می‌پردازد:

خوش خوش خرامان می‌روی ای میر خوبان تاکجا / شمعی و پنهان می‌روی پروانه جویان تا کجا
غبغب چوطوق آویخته فرمان زمشک انگیخته / صدشحنه را خون ریخته باطوق وفرمان تاکجا
طرف کله کژ بر زده، گوی گریبان گم شده / بند قبا باز آمده، گیسو به دامن تا کجا
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۴۹)

یا در غزل زیر که شاعر، آمدن معشوق خود را با حالتی «کله کژ کرده» و «قبای فستقی بر تن» توصیف می‌کند که ذکر نوع لباس در آن جالب توجه است:

کله کژ کرده می‌آیی قبا فستقی بر تن / کمان کش چشم بادامت چو نرگس کز کمین خیزد
چون تو درخنده شیرین دوچاه از ماه بنمایی / مرا در گریه تلخم دو دریا بر زمین خیزد
بگیرم تا مرا بینی سلیمان نگین رفته / بخندی تا ز یاقوت سلیمان را نگین خیزد...
چو رحم آرد دلت بینم که آب از سنگ می‌زاید / چو خشم آرد لب بینم که موم از انگین خیزد
بده عتاب چون سازی کمند زلف چین برچین / مرا عناب وار از روی خون آلود چین خیزد
(همان: ۵۹۹)

۳. بازتاب لحظه‌ها و رویدادهای شخصی در عاشقانه‌ها

با آنکه خاقانی نگاه و دیدگاه مثبتی به «زن» ندارد و در اشعارش جلوه‌ها و گونه‌های مختلفی از زن ستیزی دیده می‌شود؛ نکته بسیار قبل توجه در عاشقانه‌های او، مرثیه‌ای است که برای همسرش سروده است. با اینکه این مرثیه را نمیتوان شعری عاشقانه و ستایشی از همسر دانست؛ اما با توجه به دوره و روزگار زندگی خاقانی که تقریباً هیچ شاعری عاطفه‌اش را نسبت به همسر خویش بیان نکرده است؛ نکته‌ای قابل تأمل است. توضیح آن که در روزگاران کهن به خاطر شکافی عمیق که میان عشق و زناشویی افتاده است (در این زمینه؛ ر.ک: ستاری، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۲۷) عشق به همسر در شعر شاعران ما جلوه و نمود چندانی نداشته است.^۸ در این زمینه فقط تعدادی انگشت شمار - مثل آفاق همسر نظامی - وجود دارد که آن هم اشاره‌وار و در لفافه مطرح شده‌اند. خاقانی در غزل زیر گرچه به طور مشخص نامی از همسر خویش نمی‌برد، صرف پرداختن به این موضوع در نوع خود جالب توجه است:

کاشکی جز تو کسی داشتمی / یا به تو دسترسی داشتمی
یا درین غم که مرا هر دم هست / همدم خویش کسی داشتمی
کی غم بودی اگر در غم تو / نفسی هم نفسی داشتمی
گر لب آن منستی ز جهان / کافر مگر هوسی داشتمی
خوان عیسی بر من، وانگه من / باک هر خر مگسی داشتمی!
سر و زر ریختمی در پایت / گر از این دست بسی داشتمی
گر نه عشق تو بُدی لُعبِ فلک / هر رخی را فرسی داشتمی

گر نه خاقانی خاک تو شدی کی جهان را خسی داشتمی
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۷۵)

در غزل زیر نیز نکات جالب توجهی وجود دارد که دقت و تأمل در باب آن می‌تواند راهی به زندگی شخصی خاقانی بنمایاند. همان‌طور که می‌دانیم، خاقانی سه زن اختیار نموده است که اولین زن بیشتر از دیگر زنان مورد احترام و توجه خاقانی بوده است و زودتر نیز دار فانی را وداع گفته است. در غزل زیر خاقانی انتخاب معشوق کم سن و سال را توصیه می‌کند، گرچه اشاره به انتخاب معشوق کم سن و سال در ادبیات ما بیشتر به عنوان یک سنت ادبی مورد توجه است، با توجه به اینکه خاقانی خود را شخصی می‌داند که به معشوقی کهن سال دل داده است، بعید نیست که اشاراتی به انتخاب معشوق و زنان او در این غزل نهفته باشد:

مرد که با عشق دست در کمر آید گر همه رستم بود ز پای در آید...
از پس عمری اگر یکی به من افتد آن بود آن کز همه جهان به سر آید
طفل گزین یار تا طفیل نباشی کانکه دگر دید با تو هم دگر آید
فتنه شدن بر گیاه خشک نه مردی است خاصه به وقتی که تازه گل به بر آید
هر که به معشوق سالخورده دهد دل چون دل خاقانی از مراد بر آید
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۶۰۸-۶۰۹)

در بیت زیر نیز خطاب به معشوق تعبیر «واپسین یار» را به کار می‌برد که بعید نیست خطاب به معشوقی خاص باشد:

واپسین یار منی در عشق تو روز برنمایی به پیشین آورم
(همان: ۶۴۴)

۳-۱. روایت و توصیف یک ماجرای عاشقانه و شخصی

خاقانی در برخی از غزلیاتش با استفاده از تکنیک روایت در غزل، ماجرای عاشقانه میان خود و معشوق را بیان می‌کند. این مسأله باعث می‌شود که فضای درونی این دسته از غزلیات وی کاملاً منسجم و بیان‌کننده یک عاطفه یکپارچه و واحد باشد «این یکدستی درونی، فضای تغزل را چنان وحدت می‌بخشد که معمولاً مجاللی به بروز تناقض‌های عاطفی و چند سویگی مضامین نمی‌دهد.» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ح) به عنوان نمونه در غزل زیر، به توصیف بیماری و ماجرای تب داشتن معشوق اشاره می‌کند که شاعر پس از اطلاع یافتن از حال معشوق که رویش زرد گشته، به دنبال فساد می‌رود تا معشوق را درمان کند. روایت دل‌نگرانی شاعر از حال معشوق و توصیف بیشتر زدن به معشوق توسط فساد، در این غزل به شکلی زیبا بازتاب یافته است:

تب دوشین در آن بت چون اثر کرد مرا فرمود و هم در شب خبر کرد
برفتم دست و لب خایان که یا رب چه تب بود این که در جانان اثر کرد
بدیدم زرد روی و گرم و لرزانش چو خورشیدی که زی مغرب سفر کرد
بفرمودم که حاضر گشت فساد برای فصد فصد نیشتر کرد
به هر نیشی که بر قیفال او زد مرا صد نیش هندی در جگر کرد
مرا خون از رگ جان ریخت لکن ورا خون از رگ بازو به در کرد
به نوک غمزه هر خون کان من ریخت ز راه دستش اندر طشت زر کرد
تو گفתי روی خاقانی است آن طشت که خون از دیده بروی رهگذر کرد
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۷۸)

برای نمونه‌های دیگر (ر.ک: همان: ۵۹۵ / ۶۵۵ - ۶۵۴)

۴. استفاده از مضامین ترسایی در عاشقانه‌ها:

بازتاب داستان‌های مرتبط با حضرت مسیح در قصاید خاقانی بسیار گسترده و پر بسامد است و شاعر با استفاده از زمینه‌های تلمیحی و تصویری این مفهوم در جای جای قصایدش از آن استفاده کرده است. جالب آنجاست که خاقانی در عاشقانه‌هایش نیز از داستان مسیح غافل نمی‌شود و در موارد بسیاری از زمینه‌های معنایی آن استفاده می‌کند. خاقانی در غزل زیر، در تمامی ابیاتش از تصاویر و مفاهیم مرتبط با حضرت مسیح و مریم برای توصیف رویدادهای عاشقانه و توصیف زیبایی‌های معشوق استفاده می‌کند:

آن نازنین که عیسی دل‌ها زبان اوست	عود الصلیب من خط زنار سان اوست
بس عقل عیسوی که زمشکین صلیب او	زنار بندد ار چه فلک طیلسان اوست
هر دم لبش به خنده زاید مسیح نو	مانا که مریمی دگر اندر دهان اوست
فرسوده‌تر ز سوزن عیسی تن من است	باریک‌تر ز رشته مریم لبان اوست
آن لعل را به رشته مریم که درکشید	جز سوزن مسیح که شکل میان اوست
گر بر دلم زبور بخوانند نشنود	کانجیر مرغش از لب انجیل خوان اوست
پیران کعبه لاف ز خاقانی آورند	ترسای دولتیست که خاقانی آن اوست

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۶۴)

در ابیات زیر نیز لب معشوق را مانند دم عیسی جان پرور و حیات‌بخش می‌داند:

عیسی لبی و مرده دلم در برابرت	چون تخم پيله زنده شوم باز در برت
چون شمع ریزم از مژه زرد آب آتشین	زان لب که آتش است و عسل می‌دهد برت

(همان: ۵۶۵)

در غزل زیر نیز همین کیفیت دیده می‌شود:

عیسی لب‌است یار و دم از من دریغ داشت	بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت
بوس وداعی از لب او چون طلب کنم	کز دور یک سلام هم از من دریغ داشت

(همان: ۵۵۷)

یا:

دردی که مرا داد چلیپای دو زلفش	آن را ز مسیح لبش امید دوا بود
--------------------------------	-------------------------------

(همان: ۶۱۲)

نمونه‌های دیگر: (همان: ۵۸۸ / ۵۹۶).

علاوه بر موارد و مسائل مطرح شده فوق، مسائل و موارد بسیار دیگری در باب غزل‌های عاشقانه خاقانی می‌توان مطرح کرد که شرح آن‌ها بیرون از مجال این مقاله است. در مجموع باید گفت غزل‌های عاشقانه خاقانی این ظرفیت و قابلیت را دارا هستند که از جنبه‌های گوناگون مورد نقد و بررسی قرار گرفته و خوانش‌های تازه‌ای از آن‌ها ارائه گردد؛ چرا که غزل‌های خاقانی نقش بسیار مهمی در تکوین غزل عاشقانه فارسی داشته و مورد توجه بسیاری از غزل‌سرایان مطرح ادب فارسی از جمله، سعدی و مولوی و حافظ قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری

نتیجه و ماحصل کلام آن است که غزل‌های خاقانی در تحول و تکامل شعر عاشقانه نقشی بسزا داشته‌اند؛ اما به دلیل سیطره قطب قصیده‌سرایی او بر عرصه غزل و عاشقانه‌سرایی، کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و آنچنان که باید و شاید به

آن‌ها پرداخته نشده است. محققانی که در این باب قلم زده‌اند، غالباً اعتقادشان بر این بوده است که روح دشوارگوی خاقانی، مانع از آن شده است که احساسات و عواطف خویش را به روانی و سادگی ابراز دارد. برخی هم که تا حدودی به عاشقانه‌های وی توجه داشته‌اند، با حالتی از بیم و امید و در تأیید و انکار، سخنانی کلی و اجمالی در باره عاشقانه‌های این شاعر مطرح کرده‌اند؛ حال آنکه بررسی این عاشقانه‌ها به خوبی نشانگر آن است که خاقانی نقش و حضوری گسترده در این عرصه داشته است و نه تنها در عاشقانه‌هایش از کمند روح قصیده پرداز و دشوارگوی خود رهایی یافته است؛ در بسیاری از موارد، رقیق‌ترین احساسات و عواطف را در قالب غزلیاتی عاشقانه و شورانگیز مطرح کرده است. واکاوی غزل‌های عاشقانه خاقانی، علاوه بر آنکه توانایی وی را در این عرصه به اثبات می‌رساند، وی را به عنوان یکی از تثبیت‌کنندگان اصلی قالب غزل و شعر عاشقانه مطرح می‌کند که شاعران پس از وی به گونه‌های مختلف تحت تأثیر او بوده‌اند.

پی نوشت‌ها

۱. این آرا تا جایی پیش رفته است که برخی از محققان ادعا کرده‌اند که خاقانی حتی در سرودن شعرهای عاطفی و احساسی نیز، تحت تأثیر دانش و آگاهی‌های علمی خود بوده است. «غلامحسین یوسفی» درباره قصیده مشهور «ایوان مداین» اعتقاد دارد که این شعر یک شعر جوششی محض نیست و شاعر در برابر مشهودات خود آنچنان عاطفی نشده است که دانش و علوم خود را دور براند و عاطفه‌ای عمیق را به تصویر بکشد. وی سپس این نتیجه را به دیگر اشعار خاقانی نیز تعمیم می‌بخشد و این مسأله را ناشی از فطرت و سرشت شاعر می‌داند. (ر.ک: یوسفی، ۱۳۷۴: ۱۶۷) اما اگر نگاهی اجمالی به مرثیه‌ها و غزلیات خاقانی داشته باشیم خلاف این مدعا اثبات می‌شود؛ چرا که خاقانی هرگاه در حیطة شعر عاطفی و احساسی گام نهاده، سعی کرده است از دانش‌ها و علوم مختلف فاصله بگیرد و با زبانی عاطفی و روان، احساسش را بیان کند. در واقع شاعر هنگامی که در هجوم و غلبه عاطفه‌های صمیمی قرار می‌گیرد، نشان‌چندانی از تعقید و ابهام و دشواری‌های لفظی و مضمونی، در سخنش دیده نمی‌شود (ر.ک: امامی، ۱۳۸۵: ۲۸).

۲. به عنوان نمونه، حمیدی شیرازی ضمن ستایش بسیار از قصاید خاقانی فقط برخی از غزل‌های خاقانی را لطیف می‌داند: «در دیوان خاقانی قصاید بی‌مانند و کم نظیر و ترکیب بندهای مؤثر و دلنشین و مرثیه‌های سوزنده و جانگداز و قطعات مطبوع بسیار است و گاه گاه غزل‌های لطیفی هم پیدا می‌شود» (حمیدی شیرازی، ۱۳۷۸: ۲۳۹).

۳. معدن کن همچنین در جاهای دیگر به ستایش از غزلیات خاقانی می‌پردازد و آن‌ها را از نظر یکدستی و هماهنگی فرم و محتوا و دور بودن از فراز و نشیب و غث و ثمین لفظی و معنوی، در بین غزل‌های فارسی، ممتاز می‌داند (ر.ک: معدن کن، ۱۳۸۴: ۳۱). وی در جایی دیگر می‌نویسد، خاقانی هنگامی که وارد سرودن غزل می‌شود «دلنشین‌ترین مفاهیم غنایی را با بیانی لطیف و دل‌انگیز به نظم می‌کشد تا جایی که سلاست و روانی و گیرایی زبان او در این قالب با لطافت و زیبایی زبان شاعران بزرگ غزل‌سرا چون مولانا و سعدی و حافظ پهلو می‌زند» (ر.ک: معدن کن، ۱۳۸۲: ۳۲).

۴. محمد غلامرضایی در باب غزل‌های خاقانی می‌نویسد: «غزل‌های خاقانی نیز در سیر تکاملی غزل بی‌تأثیر نبوده و از نظر وحدت موضوع و دارا بودن شرایط غزل، از غزل‌های خوب قرن ششم است. خاقانی التزام ردیف را در این غزل‌ها مراعات کرده به همین سبب گاهگاه، لطافت غزلی را از دست داده است. اصولاً زبان پر هیمنه خاقانی که در قصاید او دیده می‌شود، چندان مناسب غزل نیست، اما زبان او در غزلیات معمولاً انعطاف بیشتری یافته است» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۰۲).

۵. برای کیفیت استفاده خاقانی از عشاق و معاشیق شعر فارسی: (ر.ک: ماهیار، ۱۳۸۳: ۲۰-۱۹) همچنین (ر.ک: اردلان

جوان، تجلی شاعرانه‌ی اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، داستان دلداگان؛ صص ۱۳۹ - ۱۳۵)

۶. برای نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی: (ر.ک: مرتضی چرمگی عمرانی، نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی، سعدی صص ۳۱۹ - ۲۹۳)

۷. برای تأثیر خاقانی بر سبک هندی: (ر.ک: دشتی، ۱۳۶۴: ۶۱ - ۸۴)

۸. برای توضیحات بیشتر در این زمینه، (ر.ک: محمدرضا روزبه و قدرت اله ضرونی، ۱۳۹۳: ۱۶۵ - ۱۸۸)

منابع

۱. اته، هرمان (۱۳۵۶)، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: علمی و فرهنگی. چاپ دوم
۲. اردلان، جوان، سیدعلی (۱۳۶۷)، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۳. امامی، نصراله (۱۳۷۵)، ارمغان صبح (برگزیده قصاید خاقانی شروانی)، تهران: جامی، چاپ سوم.
۴. ----- (۱۳۹۱)، از رودکی تا حافظ (جستارهایی در نقد و تحلیل آثار ادبی)، به کوشش آرش امرایی، اصفهان: سپاهان.
۵. چرمگی عمرانی، مرتضی (۱۳۸۷)، «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی، سعدی»، فصلنامه کاوش نامه، سال نهم، شماره ۱۸، صص ۳۱۹ - ۲۹۳.
۶. خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۵)، دیوان اشعار، به کوشش ضیال‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ هشتم.
۷. دشتی، علی (۱۳۶۴)، خاقانی شاعری دیر آشنا، تهران: اساطیر، چاپ چهارم.
۸. روزبه محمدرضا و ضرونی قدرت‌اله (۱۳۹۳)، «عشق به همسر در شعر معاصر ایران»، فصلنامه پژوهشنامه ادب غنایی، سال دوازدهم، شماره بیست و دوم، صص ۱۶۵ - ۱۸۸.
۹. ربیکا، یان (۱۳۸۳)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران: سخن.
۱۰. ----- (۱۳۴۸)، «خاقانی»، مجله ارمغان، شماره دوم اردیبهشت، سال پنجاه و یکم، دوره سی و هشتم، صص ۶۶ - ۷۶.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، با کاروان حله، تهران: علمی، چاپ پانزدهم.
۱۲. ستاری، جلال (۱۳۸۸)، سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران: مرکز، چاپ پنجم.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، سیر غزل در شعر فارسی، تهران: علم.
۱۴. صبور، داریوش (۱۳۸۴)، آفاق غزل فارسی، تهران: زوار، چاپ دوم.
۱۵. علیزاده، جمشید (۱۳۷۸)، ساغری در میان سنگستان (مجموعه مقالاتی درباره زندگی، اندیشه و شعر خاقانی)، تهران: مرکز.
۱۶. غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران: جامی.
۱۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، تهران: خوارزمی، چاپ چهارم.
۱۸. ماهیار، عباس (۱۳۸۳)، گزیده اشعار خاقانی، تهران: قطره، چاپ هشتم.
۱۹. معدن کن، معصومه (۱۳۸۲)، بزم دیرینه عروس، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم.
۲۰. ----- (۱۳۸۴)، بساط قلندر (برگزیده و شرح غزل‌های خاقانی)، تبریز: آیدین.
۲۱. موتمن، زین العابدین (بی تا)، تحول شعر فارسی، کتابفروشی حافظ و کتابفروشی مصطفوی.
۲۲. مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۲)، شعر خاقانی گزیده اشعار با تصحیح و توضیح، شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
۲۳. یارشاطر، احسان (۱۳۳۴)، شعر فارسی در عهد شاهرخ، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۴)، چشمه روشن، تهران: علمی، چاپ ششم.